



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام قادر بریسم	جلسه	۰۸	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۷ / ۱۵
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص				
عنوان ۲	زکات الأموال				
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال				
عنوان ۴	۵. تمکن تام از تصرف در مال				
عنوان ۵	مطلب اول: دلیل بر شرطیت تمکن از تصرف				
عنوان ۶	اقسام روایات ناظر به شرطیت تمکن در تصرف				
عنوان ۷	طایفه چهارم روایات: منع شرعی ناشی از صدقه و دین • صحیحہ عبدالله بن سنان • صحیحہ ابراهیم بن ابی محمود • صحیحہ اسحاق بن عمار • موثقہ مضمرة سماعة				
عنوان ۸	فروغات تکمیل کننده بحث				

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

درآمد بحث

در پایان بحث گذشته گفتیم که اگر تحصیل مالی که در دست سارق یا دست غاصب است، متوقف بر کلفت مالی یا نفسی یا عرضی بود، اینجا اگر کلفت، کلفت معتد به مالی باشد، صدق تمکن از تصرف نمی کند؛ یعنی باز هم «لا يقدر على أخذه» صدق می کند. البته آنجایی که نیاز به کلفت مالی باشد، وقتی «لا يقدر على أخذه» صدق می کند که کلفت مالی، کلفت و هزینه معتد به باشد. که در این صورت اینجا را می شود گفت که «لا يقدر على أخذه». اما اگر هزینه معتد به مالی نیست؛ باید یک سفری برود به فلان شهرستان و پولش را از غاصب بگیرد. غاصب حاضر شده که پولش را پس بدهد، ولی هزینه ای دارد که باید بدهد؛ مثلاً یک میلیون تومان - فرض کنید - هزینه کل سفر می شود، ۳۰۰ تومان فرض کنید پول اتوبوس، به این مقدار از هزینه و کلفت نمی گویند «لا يقدر على أخذه».

اینجا یک سؤالی بود - که ایشان سؤال خوبی دیروز فرمودند - که خوب است این سؤال را توضیح بدهیم که حالا در مسأله وضو و غسل آنجا چگونه است؟ که اگر کسی که آبی در اختیار ندارد که با آن وضو بگیرد یا با آن غسل کند، ولی کسی هست که آب در اختیار دارد و حاضر است آب را با پول زیاد و با کلفت زیاد در اختیار طرف قرار بدهد، طرف هم

می تواند و پول دارد. اگر ندارد که هیچ. پول دارد، می گوید یک لیوان آب به من بده که من وضو بگیرم می گوید: این لیوان آب را می خواهم به شما بدهم، مثلاً فرض کنید ۱۰ میلیون! مثلاً فرض کنید در فلان صحرا گیر کرده است. اینجا گفته می شود که باید ۱۰ میلیون را بدهد؛ یعنی اینجا گفته نمی شود که چون کلفت مالی هست، پس بنابراین باید تیمم کند، خیر. اگر نمی تواند بدهد که هیچ. اما اگر می تواند باید بدهد. فرق بین موردین چیست؟ گفتیم فرق این است که در آنجا در مثل وضو و غسل، موضوع، یعنی آنچه موجب سقوط وجوب می شود، «لم تجدوا ماء» است؛ نه «لا تقدرون علی الماء». إن لم تجدوا الماء فتمموا». خوب کسی که «وجد الماء» و در وقتی می تواند از آب استفاده کند که پول بدهد، خوب پولش را می دهد. بحث ما در اینجا «لا یقدر» است و عرفاً بر کسی که بخواهد مالش را از غاصب پس بگیرد، اگر متوقف بر دادن پول سنگینی است، گفته نمی شود که «یقدر». غاصب مالش را گرفته و می گوید اگر می خواهی پولت را بدهم، باید این قدر بدهی! گفتیم آنجا اگر کلفت مالی سنگینی باشد، اینجا «صدق عدم قدرت عرفی» می کند و لذا لا تجب علیه الزکاة. واجب نیست که در قبال پول کلانی پولش را پس بگیرد تا زکات بر او واجب شود.

پرسشگر: ...

معظم له: در آنجا عسر برداشته می شود و احکام حرجی برداشته می شود. خود آیه تیمم دارد که «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» که اصلاً فلسفه وجوب تیمم، تیسیر امر است.

پرسشگر: ...

معظم له: برای آدم بخیل حرج است نه برای آدم پولدار. وقتی که ما در خارج بودیم، بازی فوتبال سال ۱۹۹۸ بود؛ جام جهانی در پاریس، می گفت یک ایرانی در لندن، هزینه چند هزار نفر را به عهده گرفته که اینها را ببرد پاریس، با هزینه خودش، آنجا سه روز بمانند. هتل و همه هزینه ها با ایشان باشد. کسانی که از این پول ها دارند، خرج های اینطوری برایشان حرج آور نیست. یک وقتی مسئول نیروی انتظامی پیش ما آمده بود در رابطه با این قانون عفاف و حجاب گله می کرد و می گفت: مثلاً طرف را ۵ میلیون تومان جریمه کنند، می گفت ۵ میلیون مثلاً کم است، طرف فقط پول آرایش روزانه اش ۲ میلیون تومن است. هزینه دیگرش ۵ میلیون و ۱۰ میلیون. این پول ها برای آنها؛ یعنی برای آن کسانی که پول دارند، این پول ها پول نیست و حرجی نیست. بله حالا یک کسی بخیل است و کمش هم بخواهد بدهد حرجی است. گفته شده که طرف آمده بود خمس پردازد به یکی از مجتهدین در فلان شهر، گفته بود این خمس من در جیب سمت راستم است. ولی خواهش می کنم اول دست من را ببندید بعد خودتان با دست مبارکتان این خمس را از جیب سمت راست من بردارید. گفتند برای چه دست شما را ببندیم؟ گفت: چون اگر نبندید اجازه نمی دهم که دست در جیب من کنید و پول را بردارید. می گویند همین هم شد به ناچار دستش را بستند و پول خمس را برداشتند. طرف متدین است اما بخیل است.

طایفه چهارم روایات: منع شرعی ناشی از صدقه و دین

بحث ما در طایفه رابعه است از طوایف روایات باب. طایفه چهارم روایاتی است که در باب دین و صدقه و امثال اینهاست؛ یعنی در باب مانع شرعی از تصرف وارد شده است. مال محجور علیه است، مال مرهون است، مال دین داده شده؛ یعنی قرض داده شده است و امثال این موارد. در اینجا مانع، مانع تکوینی نیست؛ مانع شرعی است. طرف یک

معامله شرعی کرده، مالش رفته، قرض داده و فعلاً در اختیار دیگری است. این در اختیار او بودن هم شرعاً جایز است و کار خلاف شرعی نکرده است. حالا این کسی که پولی دارد، طلا و نقره‌ای دارد، این را قرض داده یا رهن است یا مهجور علیه است لَفلسٍ أو لِسْفِهٍ مثلاً و امثال این موارد. این موارد هم زکات بر مالش واجب نخواهد شد، مادامی که مال در اختیار دیگری است. و لو این در اختیار دیگری بودن بر اساس مجوز شرعی در اختیار دیگری قرار گرفته باشد تا وقتی که مال او برگردد. هر وقت مال را برگردانند به او، از آن زمان برگشتن مال و قدرت او بر تصرف، حول را آغاز می‌کند. روایات متعددی ما در این رابطه داریم. البته در مال مقترض بحث خواهیم کرد، در مالی که قرض داده شده است، مقترض که مال را گرفته به عنوان قرض، اگر حول بر مال بگذرد و او مال را استفاده نکند و به حرکت در نیاورد به اصطلاح، این مال، زکات بر آن واجب خواهد شد، یعنی بر مقترض واجب خواهد شد، نه بر صاحب المال. که بحث آن را در فروع مسأله مطرح خواهیم کرد. بر مقترض زکات واجب نیست مادامی که مالش به عنوان قرض در اختیار دیگری قرار گرفته است یا کسی که مالش را رهن داده، حالا پول آن مالی که به آن زکات تعلق می‌گیرد، طلا و نقره‌ای دارد، چیزی که خلاصه زکات به آن تعلق می‌گیرد، این را رهن داده و حول هم بر آن می‌گذرد، وقتی که این مال در اختیار آن شخص مرتهن است، اینجا بر این رهن زکات واجب نیست؛ چون مال در اختیار خودش نیست. در حجر هم همینطور.

روایات متعددی در این رابطه داریم و ما به عنوان نمونه چند روایت را اشاره می‌کنیم.

صحیحہ عبد الله بن سنان

یکی صحیحہ عبد الله بن سنان است که قبلاً گذشت که در این صحیحہ آمده است:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

«لَا صَدَقَةٌ عَلَى الدِّينِ وَلَا عَلَى الْمَالِ الْغَائِبِ عَنْكَ حَتَّى يَفْعَ فِي يَدَيْكَ»^۱.

از امام صادق عليه السلام «لَا صَدَقَةٌ عَلَى الدِّينِ» دین؛ یعنی همین مالی که در اختیار دیگری است، به عنوان قرض و دینی است که به عهده اوست یعنی لصاحب المال، «لَا صَدَقَةٌ عَلَى الدِّينِ» در چنین مالی صدقه که همان زکات است، واجب نیست.

صحیحہ ابراهیم بن ابی محمود

روایت دیگر صحیحہ ابراهیم بن ابی محمود است. هم این صحیحہ را و هم صحیحہ عبد الله بن سنان که گذشت را ما به مناسبت دیگری قبلاً متعرض شدیم.

«قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام الرَّجُلُ يَكُونُ لَهُ الْوَدِيعَةُ وَالَّذِينَ فَلَا يَصِلُ إِلَيْهِمَا ثُمَّ يَأْخُذُهُمَا مَتَى تَجِبُ عَلَيْهِ الزَّكَاةُ؟ قَالَ: إِذَا أَخَذَهُمَا ثُمَّ يَحُولُ عَلَيْهِ الْحَوْلُ يُزَكِّي»^۲.

در این روایت علاوه بر دین، به ودیعه هم اشاره شده است که شخصی مالش را کسی به عنوان ودیعه، به عنوان امانت در اختیار دیگری قرار داده است و مال فعلاً در اختیار خودش نیست. ودیعه در اختیار دیگری است و آن شخص هم

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، أبواب من تجب علیه الزکاة، ب ۵، ح ۶.

۲. همان؛ ب ۶، ح ۱.

نمی تواند عودت دهد، یک وقت ودیعه ای یا امانتی است پیش کسی گذاشته که هر وقت بخواهد می تواند بگیردش که حالا بعد در دین هم همین را می گوئیم که اگر طوری است که هر وقت بخواهد می تواند بگیرد که در این صورت باید زکاتش را حساب کند. اما مالی را داده است و او الان نمی تواند بپردازد، فعلاً در اختیار صاحب مال نیست. «فلا یصل إلیهما» با این قید، نمی تواند و دسترسی ندارد به مالش «ثم یأخذهما» سپس دسترسی پیدا می کند و مالش را به او برمی گرداند. «متی تجب علیه الزکاة؟» فرمود: «إذا اخذهما ثم یحول علیه الحول» وقتی که مال به او برگشت، باید صبر کند که حول بر مال بگذرد، بعد از حوّل حول، آن وقت است که زکات بر این مال واجب می شود. لذا گفتیم حوّل حول مال، نزد شخص مدین؛ شخص مقترض، این موجب زکات بر صاحب مال نمی شود، بلکه بر مقترض واجب می شود، چون مقترض، مالک مال می شود. بر مقترض زکات واجب می شود، اگر نزد مقترض سال بر مال بگذرد. در ودیعه چنین نیست. در رهن هم چنین نیست؛ زیرا در ودیعه و رهن، مالی که نزد شخص ودعی قرار می گیرد یا شخص مثلاً مرتهن قرار می گیرد، این ها ملک او نمی شود. لذا اگر حوّل بر آن گذشت و مال در نزد او بود، زکات مال بر او واجب نیست. اما مقترض این گونه نیست. اگر مقترض قرض مالی را گرفت، مال ملکش می شود. وقتی مال ملکش شد، اگر حوّل بر آن گذاشت، باید زکاتش را بدهد.

صحیحہ اسحاق بن عمار

روایت دیگر صحیحہ اسحاق بن عمار است.

عن اسحاق بن عمار عن أبي ابراهيم عليه السلام قال:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ وَرِثَ مَالًا وَالرَّجُلُ غَائِبٌ هَلْ عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَقْدَمَ. قُلْتُ: أَيْزَكِيهِ حِينَ يَقْدَمُ؟ قَالَ: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَهُوَ عِنْدَهُ»^١.

به امام کاظم عليه السلام گفتیم: «الدِّينُ أَعْلَيْهِ زَكَاةٌ؟»، فقال: «لَا حَتَّى يَقْبِضَهُ»؛ یعنی تا آن دین را بگیرد، آن قرض را مقترض پس بدهد و صاحب مال، مالش را به دست بیاورد. «قُلْتُ: فَإِذَا قَبِضَهُ أَيْزَكِيهِ؟» حالا اگر مال را پس گرفت، مال هم مدتی بوده و حول بر آن گذشته در حالیکه مال نزد آن شخص مقترض بوده، حالا که مال را تحویل گرفت، تا تحویل گرفت، باید زکاتش را بدهد؟ «قال: لَا حَتَّى يَحُولَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فِي يَدِهِ»؛ قبلاً هم گفتیم که حولی که بر مال بگذرد و مال دست مقترض باشد، زکات مال بر صاحب مال واجب نیست، بلکه بر مقترض واجب است. اگر در نزد مقترض سال گذشت، خودش باید زکاتش را بدهد. اگر مال را پس داد به شخص صاحب مال، باید یک سال بر آن بگذرد عند صاحب المال تا زکات بر صاحب مال واجب شود.

موثقة مضمرة سماعة

روایت دیگر موثقة مضمرة سماعة است.

محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال:

١. الكافي؛ كتاب الزكاة، باب المال الذي لا يحول عليه الحول في يد صاحبه، ح ٥.

«سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ عَلَى النَّاسِ تَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ؟ قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ؛ فَإِذَا قَبِضَهُ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ وَإِنْ هُوَ طَالَ حَبْسُهُ عَلَى النَّاسِ حَتَّى يَمُرَّ لَذَلِكَ سِنُونَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ زَكَاةٌ حَتَّى يُخْرِجَهَا فَإِذَا هُوَ خَرَجَ زَكَاةً لِعَامِهِ ذَلِكَ...»^۱.

عرض کنیم که این مضمرة بودن خیلی از روایات ما، نکته اش شرایط تقیه ای است که بر ائمه اطهار علیهم السلام حاکم بوده است. آن اصحابی که ما می دانیم که روات از امام بودند، اصحاب امام بودند که از امام روایت می کردند، مضمرة های آن ها کالمظهره است؛ یعنی مضمرة اش مثل مصرّحه به نام امام است. «قال: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ لَهُ الدَّيْنُ عَلَى النَّاسِ، تَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ؟»؛ کسی مالی دارد و این را قرض داده به دیگران. فعلاً دین نزد دیگران است. آیا زکات بر او واجب است؟ «قال: لَيْسَ عَلَيْهِ فِيهِ زَكَاةٌ حَتَّى يَقْبِضَهُ، فَإِذَا قَبِضَهُ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ»؛ حدیث ادامه دارد. بر اساس آنچه بیان شد در این روایات، روشن شد که مالی که مالکش تمکن از تصرف در مال ندارد، به سبب قرض بودن و دین بودنش، به سبب رهن بودنش، به سبب ودیعه بودنش یا به سبب حجر بر آن، این چنین مالی، لا زکاة علیه مادامی که نزد دیگری است. پس اگر قَبِضَهُ المالك، بعد حول هم بر آن گذشت، آن وقت زکات بر آن واجب می شود.

این مورد یعنی همین طایفه چهارم، با اینکه ما روایتی در خصوص مثلاً مال مرهون نداریم یا در خصوص مال مهجور نداریم که لا تجب فيه الزكاة، لکن این جاست که ما می گوئیم الغای خصوصیت با توجه به نکته ای که در روایت دیگر آمده است. در روایت دیگری که عدم زکات بر مالی که نزد مالک نیست، بیان شده است، عبارت «وهو لا يقدر عليه» آمده که این اشاره است به نکته اینکه زکات بر آن مال واجب نیست. نکته اش «لا يقدر عليه» است. در چند روایتی از روایتی که ما قبلاً آوردیم، این مطلب تکرار شده که عبارت «لا يقدر عليه» آمده است، از جمله صحیح زراره ای که قبلاً مطرح کردیم: یاسناده عن علي بن الحسن بن فضال عن أخويه عن أبيهما عن الحسن بن الجهم عن عبد الله بن بكير عن زارة عن أبي عبد الله عليه السلام:

«أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ مَالُهُ عَنْهُ غَائِبٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ قَالَ: فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَإِذَا خَرَجَ زَكَاةً لِعَامٍ وَاحِدٍ فَإِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ»^۲.

معلوم می شود که «لا يقدر عليه» بیان نکته غیبت است. اینکه چون این مال، مال غائب است، یک غیبتی که «لا يقدر عليه» نه هر غیبتی. گفتیم هر غیبت مالی مشمول این روایت نمی شود. حالا مالی است که نزد صاحبش نیست، منتها هر وقت بخواهد، مثل الان که از راه های دور می توانند مال را حواله کنند، ظرف چند دقیقه ممکن است مال در اختیار صاحب مال قرار بگیرد، اینجا را نمی گویند «لا يقدر عليه» هر چند غایب است. پس غایبی باشد که «لا يقدر عليه»؛ وقتی نکته عدم وجوب این است، که در روایات دیگر هم همین آمده است، در جواب آمده: «قال: فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَإِذَا خَرَجَ زَكَاةً لِعَامٍ وَاحِدٍ فَإِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى أَخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ»؛ یعنی اینجا در جواب این «فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ» مترتب بر «وهو يقدر على اخذه» شده است. پس ملاک این است.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب الزکاة، أبواب من تجب علیه الزکاة، ب ۶، ح ۶.

۲. همان؛ ب ۵، ح ۷.

این از آن چیزهایی است که ما با توجه به ملاکی که در روایت آمده، که ملاک عدم وجوب زکات «لا یقدر علی اخذه» بیان شده، این بیان به عنوان نکته بیان شده که ما تعمیم می دهیم به هر جایی که از این قبیل باشد؛ مثل مال مرهون و مثل مال محجور و امثال این ها.

پرسشگر: ...

معظم له: این مربوط به بحث قبلی بود که ملاک «لا یقدر علی اخذه» است، چه مسروق باشد، چه مغضوب باشد. اینجا فقط الغای خصوصیت نیست. ما تعبیر به الغای خصوصیت نکردیم. نه، اینجا بیان ملاک شده؛ یعنی ملاک مصرّح در روایت شده؛ چون ملاک در روایت آمده، لذا ما بر اساس عموم ملاک حکم را تعمیم می دهیم.

اینجا دو سه فرع داریم که در اینجا باید برای تکمیل بحث اشاره کنیم.

فروع تکمیل کننده بحث

فرع اول: این است که گفتیم در مثل دین، یعنی مالی که قرض داده شده است، گفتیم اینجا زکات واجب نیست، ولی روایاتی داریم که دالّ بر این است که با اینکه زکات واجب نیست، ولی استحباب استخراج زکات هست. استحباب، یعنی مالکی که مالش نزد مقترض است و لذا چون دین نزد مقترض است، زکات بر او واجب نیست، ولی استحباب زکات دارد. حالا یا نزد غاصب است یا نزد سارق است، خلاصه قدرت بر تصرف ندارد. چون قدرت تصرف ندارد، زکات واجب نیست. ولی مع ذلک استحباب استخراج زکات هست. البته این استحباب استخراج زکات مخصوص به آنجایی است که خود مقترض زکات مال را ندهد؛ زیرا دو بار و دو زکات در یک مال تعلق نمی گیرد. به سبب واحد دو وجوب به وجود نمی آید. یدلّ بر این مطلبی که ما گفتیم یعنی بر استحباب اینکه زکات دین داده شود. البته اگر آن مقترض که مال نزد اوست یا هر کسی که مال نزد اوست زکات مال را ندهد.

روایت أبابصیر

عن أحمد بن محمد عن علی بن الحکم عن محمد بن یحیی عن أبي بصیر عن أبي عبد الله عليه السلام فی حدیث:

«أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ رَجُلٍ حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَحَلَّ الشَّهْرَ الَّذِي كَانَ يُزَكِّي فِيهِ وَقَدْ أَتَى لِنِصْفِ مَالِهِ سَنَةً وَلِنِصْفِهِ الْآخِرَ سَنَةً أَشْهُرٍ قَالَ: يُزَكِّي الَّذِي مَرَّتْ عَلَيْهِ سَنَةٌ وَيَدْعُ الْآخَرَ حَتَّى تَمُرَّ عَلَيْهِ سَنَةٌ قُلْتُ: فَإِنَّهُ اشْتَهَى أَنْ يُزَكِّي ذَلِكَ قَالَ: مَا أَحْسَنَ ذَلِكَ»^١.

شاهد ما در «ما أحسن ذلك» است. البته این در جایی است که می گوید که مالش نزد کسی بوده است که شش ماه بر مال نزد او گذشته و شش ماه هم نزد خودش بوده است. چون مالی که نزد خودش هست، بعد از اینکه مال را از طرف گرفته، فقط شش ماه از آن گذشته و هنوز حول کامل نشده است. اینجا می گوید که اگر دلش بخواهد زکاتش را بدهد، شش ماه از آن گذشته، اما چون از آن وقتی که مال، مالش شده، یک سال گذشته، گرچه در این یک سال، شش ماه از این یک سال مال نزد دیگری بوده، اما دلش می خواهد زکاتش را بدهد. سؤال می شود که آیا می تواند زکاتش را بدهد؟ حضرت می فرماید: «ما أحسن ذلك»؛ این «ما أحسن ذلك» که در روایت آمده، صریح در استحباب ترکیه مالی است که تمام الحولش

١. همان؛ أبواب المستحقين للزكاة، ب ٤٩، ح ٤.

نزد صاحب ملک نگذشته، بلکه بعضی از آن نزد دیگری بوده است. مع ذلك «ما أَحْسَنَ ذَلِكَ». البته گفتیم این مخصوص به آن مواردی است که اگر فرض کنید همه حول را نزد دیگری گذرانده و آن دیگری هم زکات مال را داده، اینجا استحباب معنی ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين